



پادشاهان قاجار

سال ۵	شماره ۲	ص ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ تاریخ سلطنت ناصر
سال ۵	شماره ۳	ص ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ تاریخ سلطنت ناصر
سال ۵	شماره ۴	ص ۱۴ و ۱۵ تاریخ سلطنت ناصر
سال ۶	شماره ۱۱	ص ۵ و ۶ مواجب سالیانه پادشاهان مشروطه
سال ۷	شماره ۲۰	ص ۳ محمدعلی مخلوع
سال ۵	شماره ۴	ص ۲ و ۳ واقعات جانگذار تهران
سال ۵	شماره ۶۳	ص ۱ تا ۴

تاریخ سلطنت ناصر (یا آغاز اضمحلال ایران و بازیچه درباری)

نوبت سلطنت به محمدشاه پسر بزرگ عباس میرزا افتاد که در خدمت پدر خود جنگها دیده، به رنج و ریاضت نوکری آزموده بود. اگرچه دیندار و پارسا و از لوث



معاصی پاک و از خط و قلم حظ و بهره داشت و از امور و احوال دول شعاع اطلاع به ساحت خاطرش تافت، جامعه ضدین شد. چون به تربیت آموزگار خویش مذاق و مشرب تصوف در طبعش راسخ بود، اما به شرط این مذهب ... در سفک دماء مولع شد. میرزا ابوالقاسم قائم مقام که از سادات صحیح النسب و جامع فضایل علم و ادب و کمالات و منشأ او در ایران معروف و معلوم است و افکار او اسباب ولایت عهد «محمد میرزا» فراهم نمود و فتح علی شاه با پسرهای بزرگ خود به تدابیر قائم مقام او را وارث تاج و تخت کرد و در مقدمه سلطنت وزارت او اطراف را امن و فتنه شاهزادگان را تسکین داد. پادشاه در مزد خدمات او تعجیل فرمود و هنوز اول کار و مقدمه استقلال سلطنتش بود که در باغ نگارستان طهران او را طلبیده، طائر روحش را به علیین فرستاد و وزارت ایران به حاجی میرزا آقاسی که معلم شاه و در آیین تصوف مراد و پیشوای او بود، مفوض گردید. حاجی هر قدر آدم خوب خوش فطرت باشد آن قدر هنر دارد که بآب درویشی خود را از بو و خوی مدرسه طهارت کند. موقع مهم صدارت ایران البته به او زبیده نبود، اما در ایران کاربرآن نسق است که سفیر دولت فرانسه مقیم اسلامبول به یکی از وزراء دولت عثمانی گفت (سفیر مشارالیه در تحقیق انتخابات و رجوع خدمات عمده بحثی به میان آورد از قدرت و قوت سلطان تحسین کرد که در ملک ما انتخاب و اختیار اشخاص برای خدمت از روی استحقاق آنهاست، زهی اقتدار که اعلیحضرت سلطان در تفویض مقام و رتبه قابلیت او را هم به اشخاص افاضه می کنند). عالم اطاعات و بندگی مردم جز این حکم نداشت که کشتن قائم مقام را تحسین و به صدارت حاجی تمکین کنند. شنیدم که حاجی در محاوره از دو حال خودداری نمی توانست، یکی به نوا و ادای مخاطب تأسی کردن و استهزا، و دیگر دشنام گفتن «میرزا نبی خان قزوینی» که از امراء آن زمان بود همه روزه در زیارت حاجی از صدق لهجه و شیرینی خطاب ایشان بهره داشت. روزی که حاجی از دشنام به او غفلت می فرمود، میرزا نبی خان متملقانه پیش می رفت که حق امروزه من از شما نرسید! شاه را علت نفرس از پا درآورد و حاجی جز به تهیه اسباب جنگ و ساختن توپ و تفنگ و لوازم قورخانه به کاری نمی پرداخت و عواید خود را به حفر قنوات و آبادی دهات صرف می کرد. متملقین هم به میل شاه و وزیر درویشی پیشه کرده مرشد بازی را رواج داده بودند. با این حال که باید بازار علماء کاسد شود، هوس



آن‌ها به مداخله امور دیوان و طرف‌داری مفسده و آشوب قوت گرفت. در بیشتر ایالات ایران بعض ملاحا بساط خود نمائی و کار فرمایی پهن کردند و این قوت را که ممکن بود به راه حق صرف شود و از مردم نجیب خیرخواه انجمن ساخته، مصلحت و امنیت خلق را پیشنهاد کند و باب مفسد عمومی را ببندند با اوباش و مفسدین پیوند کردند. از طرفی همت بلند شاه و اقتفای دستگاه در امور مالیه، حساب و احتساب را از میان برد، خرج بردخل افزونی گرفت، حکام و ولات دوام و قراری برای خود ندادند، خزانه خالی و برات دولتی لاوصول، قشون برهنه و گرسنه. و به تدابیر و خیالات غلط حاجی میرزا آقاسی فتنه خراسان و داعیه سالار قوت گرفت، رشته نظم از هر سو گسیخته شد، چنانچه اجمالی از آن با پرده پوشی‌ها در تواریخ مضبوط است، تا بیماری محمد شاه شدت کرد، از تخت به تابوت انتقال یافت و حاجی میرزا آقاسی را مجال درنگ ندادند.

مواجب سالیانه پادشاهان مشروطه

اسم پادشاه	مواجب به لیره انگلیزی سالیانه
سلطان عثمانی	۳۰۰,۰۰۰
امپراطور آلمان	۷۶۰,۰۰۰
امپراطور نمسه [اتریش] و مجار	۷۴۹,۰۰۰
پادشاه ایتالیا	۲۴۶,۰۰۰
پادشاه انگلیز	۵۶۰,۰۰۰
پادشاه اسپانیا	۲۸۰,۰۰۰
امپراطور ژاپون	۲۵,۰۰۰
پادشاه بلژیک	۱۱۴,۰۰۰
پادشاه پورتغال	۱۰۵,۰۰۰
پادشاه یونان	۵۲,۰۰۰
پادشاه رومان	۴۷,۰۰۰
پادشاه هولاند	۴۸,۰۰۰
پادشاه سرب [صرب]	۴۸,۰۰۰



این موجب سالیانه پادشاهان دول مشروطه است که ملت به خلوص نیت و رضایت تامه به پادشاه خود می دهند. اما قیصر روس سالی چهار کرور و چهار صد هزار لیره و عبدالحمید سالی سه کرور لیره از ملت بدبخت خود گرفته و نتیجه ظلم عبدالحمید آن همه شهرها است که از دستش رفت و نتیجه قیصر روس هم جنگ ژاپون بود که تا صد سال زیر بار قرض و آن همه شهرها از دست رفت.

واقعات جانگداز طهران (نقل از جراید فرنگ)

زمانی که اعلیحضرت محمدعلی شاه خیال حرکت از طهران به باغ شاه داشته و به وکلای مجلس وعده های همراهی می داده، معین می نماید که فرداد قبل از برآمدن آفتاب یک فوج سرباز سیلاخوری در شهر ریخته بنای شورش و طغیان بگذارند و از طرفی هم یک دسته قزاق سوار با یک توپ به طرف مجلس می فرستند. این شورش ناگهانی که برای غفلت مردم و بیرون رفتن شاه بوده، ختم می شود. شاه به باغ شاه می رود و سرباز و قزاق هم به محل خود برمی گردند. مردم هراسان که چه هنگامه بود، شاه هم اظهار می نماید که چه خبر بوده است، پس از آن که شاه در باغ شاه مستقر می شود افواج موجودی را از سوار و پیاده دور خود جمع می نماید و از طرفی هم تمامی جواهرات گران قیمت و غیره را از خزینه به باغ شاه می برد. روز بیست دویم جمادی الاول سنه ۱۳۲۶ خطی به مجلس می فرستد و چند نفر از بزرگان و غیره را هم جداگانه می طلبد. مجلسیان و رجال دولت مدتی برای حضور رفتن مشورت می نمایند. فرقه ای می گویند نباید رفت، جمعی می گویند می رویم چون که شاه نوشته است، چنانچه در قبل گفته ام و حالیه نوشته ام همه گونه همراهی دارم و شماها را می خواهم که مراتب تعلیمات خصوصی را در پیشرفت مقاصد مشروطیت بدهم و نقلی نیست. پانزده نفر معین و به باغ شاه می روند. لدی الورود به حضور شاه علاءالدوله و سردار منصور و مشیرالسلطان در نزدیکی طهران به محلی غیر معلوم حبس می شوند و جلال الدوله اخراج بلد می شود و حاجی امین الدوله بعد از توهین بسیاری شمار هم به میل خودش آن جا می ماند. این خبر به مجلس می رسد، مضطرب شده از اطراف و جوانب برای حمایت مجلس مردم جمع می شوند. شاه کاغذی به مجلس می نویسد که مردم متفرقه چه کار دارند دور مجلس، این اشخاص که مبتلا به



حبس و توهین و اخراج بلد شدند به جهات چند بود، و الاذات همایونی در مساعدت و معاضدت با مجلس همه گونه بذل توجهات ملوکانه می فرمایند. این کاغذ را ممتازالدوله رئیس مجلس در فضای بهارستان بلند قرائت می کند. مردم متفرقه از شنیدن مضامین این کاغذ بنای فحاشی می گذارند. او ترک قرائت کرده جناب آقا سید عبدالله ایشان آمده کاغذ را قرائت و مردم را متفرق می سازند. پس از متفرق شدن مردم شاه چند نفر قزاق به مجلس می فرستد و اشخاص معین را که وکلا بوده اند طلب می کند. مجلسی ها ابا می کنند و وکلا را نمی دهند، قزاق برمی گردد هنگام برگشتن از بالای بام مسجد سپهسالار که جنب مجلس است شش لولی خالی می شود و یک نفر قزاق مجروح می شود. این خبر به شاه می برسد صبح روز چهارشنبه بیست چهارم جماد الاول سنه ۱۳۲۶ به سرداری «کولونل لیاکوف» روسی هزار و خورده ای قزاق و دو فوج سرباز با دوازده توپ مأمور برای مجلس می شوند. پس از ورود اطراف مجلس را محاصره می نمایند و دهنه توپ ها را به طرف مجلس می گشایند که از طرف مجلس یک دانه نارنجک می اندازند. ورود به زمین و متلاشی شده، یک توپ را خراب و پانزده نفر قزاق و بیست سرباز و سه نفر سرهنگ و بیست رأس اسب سوارها را می کشد. «لیاکوف روسی» امر به شلیک توپ و تفنگ می دهد و دو ساعت تمام توپها به طرف عمارت بهارستان که دارالشوری ایران بود گلوله ریزی می نمایند. مجلسیان از دفاع باز می مانند و همگی دستگیر می گردند. این جنگ دولت با ملت یا پادشاه با فرزندان خود، هشت ساعت از اول تا آخر طول می کشد، کشتار و زخمی طرفین تاکنون معلوم نشده است که چه اشخاص بوده اند لکن هفتصد و چهل نفر تنها عدد مقتولین طرفین به شمار آمده که با لباس گلگون و پیکر غرق خون شهید شده اند. و زخمی عددش معلوم نیست.

پس از فتح نمایان «لیاکوف» همگی اسرارا به حضور شاه می آوردند. مقدم آن ها سیدین سندین آقای آقا سید محمد مجاهد طباطبائی و آقای آقا سید عبدالله بهبهانی بوده اند. شاه نسبت به آن ها از هیچ گونه شتم مضایقه نمی کند و امر می دهد آنها را با سی نفر مغولا به زندانخانه قلعه کلات بفرستند. پس از آن هجده نفر از وکلا را طناب انداخته و مثله میکنند و تاکنون اسامی آن ها معین نشده که چه کسانی، و باقی وکلا را حکم به حبس می دهد و به موجب کتابچه ای که شاه نزد خود داشته و منظوری که در نظرش بوده اند،



بسیاری از مردم طهران دستگیر می‌شوند و اغلب خانه‌ها به توپ بسته ریشه کن می‌گردد و اثاث البیت آن‌ها را قزاق‌ها غارت می‌نمایند و ...

تاریخ سلطنت ناصری (با آغاز اضمحلال ایران و بازیچه درباری)

پس از انقراض دولت صفویه و کشته شدن شاه سلطان حسین، روزی چند برنیامد که نادرقلی افشار همین مردم را کلید فتح هندوستان و مایه افتخار زمان خود کرد. گذارش دوران ناصری و احوال زندیه و حوادث آن ایام چون از مقصود ما بیرون است به شرح آن‌ها حاجت نداریم. منظور از این مبحث شناسائی ایران و ایرانیان بر سبیل ایجاز بود و از این که خوانندگان، مردم این مرزند، بیش از این تعرفه لازم نیست که هر کس خویش را بهتر شناسد. اکنون به آنچه پیش‌نهاد است شروع کنیم که کار به کام آغا محمدخان قاجار شد. همت و مجاهدت او عرصه مملکت را از مخالفین پاک کرد.

از تربیتش

از مبادی امر و اوایل عمر در ولایت استرآباد به معاشرت ترکمانان صحرانشین نضج یافته بود. زمان اقامتش در شیراز نیز وسیله تنقیح خیالات و توسعه معلومات را از او دریغ داشت. فقط حضور او در دربار کریم خان وکیل و مطالعه احوالات دولتی و ملاقات امرا و اعیان مملکت و ریاضت و زحمت، قابلیت عزیزی او را تهذیب می‌نمود، که بتواند به دستور اسلاف و آیین ترکتازی، پادشاهی ایران را به خود مسلم کند. یکی از خوانین طایفه شامباتی حکایت کرد که پدرش در زمان آن پادشاه وفات یافت. چون از امراء اکابر سلسله بود آغامحمد خان و چندتن از بزرگان قاجار به تسلیت اعقاب و ختم مجلس عزا آمدند و پادشاه خود خطاب فرمود هر کس آیه الکرسی از برداند بخواند، چون هیچ یک نمی‌دانستن، د به قرائت سوره اخلاص اکتفا شد. البته از چنین دستگاه بی‌سواد و بی‌اطلاع از تاریخ، بی‌خبر از اوضاع دول، نایستی انتظار داشت که تأسیس اسبابی در رفاه مملکت و اصلاح احوال اهالی نمایند. و راهی جز کشتن و بستن برای اقتدار خاندان خود به خاطر بگذرانند. چنانچه همین سهو و خطا باعث نفور روس به نواحی گرجستان و نفوذ افغان و آزرده‌گی مملکت شد. تا سلطنت به برادرزاده خود فتحعلی‌خان میراث گذاشته.



باز به تفصیل نمی‌پردازیم که فتحعلی شاه با تربیتی که از عم خود یافته بود و ریاضتی که در عنوان حال و عنفوان شباب دیده در زمان حکمرانی خود به تن آسانی و کامجویی کار بست. جمال و جلال سلطنت به خود آرایی و برگ و ساز جواهر منحصرشده. شماره زوجات از حد نصاب گذشت، تعدد بنین و بنات آب و اعتبار دودمان را برد. عیش مهتاوریش محنا بود و اسباب عشرت مهیا، بزم طرب را وسعتی پدید آمد، میدان شعر و تملق فسحتی یافت. در این هنگامه فسق و فجور از ظلم و جور هم خودداری نمی‌شد حق نوکرهای دربار و اعیان دولت را پادشاه به یکدیگر می‌فروخت با این معنی که فلان مبلغ به خزانه دولت تسلیم کند و به هر شناعت و شدت که بتواند از شخص بیع پول خود را بالمضاعف بستاند، جریمه و عقوبت به انواع و صور مختلفه رایج بود و جان و مال چنان که مصطلح متملقین ایرنی است از مستملکات حقه شاهنشاه معدود می‌شد. برای جبران معاصی دینی و قبیح عملی و فریب عوام به علما و پیشوایان اسلام توقیرات و تعظیمات فوق‌العاده می‌گذاشتند، مساجد بزرگ به اسم پادشاه بنا می‌شد و به اماکن مقدسه تعمیرات و تقدیمات به جای آمد بایدت انصاف داد با ولع پادشاه به کامروائی و ارتکاب جرائم و سازش با علماء مذهب عهد دولتش به طبقات، از پس آشوب جنگ و جدل زمان سابق، راحت و فراغتی آورده بود، و کمالات انشاء و انشاد رواج گرفت، و با وجود امرا و مردم مجرب که هنوز باس آغا محمد خانی از آن‌ها محو نمی‌شد، قواء سلطنت قوام و استحکام داشت و شخص پادشاه حدود هر کسی را به درستی حفظ می‌کرد، جزای خدمت و سزای خیانت ترک نمی‌شد، علمای مذهب با آن همه حرمت که یافته بودند به کارهای دیوانی مداخلت نداشتند و بیرون از تکالیف خود قدم نمی‌گذاشتند. دو فرزند بزرگ این پادشاه «عباس میرزا» و «محمدعلی میرزا» دو موهبت الهی بودند که دو جانب مملکت با این دو دست خدا داده انتظام می‌گرفت شاهزادگان دیگر به حکمرانی بلاد ایران نامزد شدند، با اصحاب و اسباب کافی که دوام حکومت آن‌ها به یک اندازه مایه راحت و آبادانی اطراف شد و به صورت و عظمت و شوکت دولت نقصان نیافت. اگر بی‌خبری دربار ایران از احوال دول و قصور معلومات ایشان از مناسبات زمان و اختلاف آراء کارگذاران در کار نبود، می‌توانستند از فرصتی که از برای این دولت دست داده بود به خوبی استفاده کنند، برخلاف، استعداد جاهلانه سبب شد که قسمتی از حدود آذربایجان



را با خسارت جنگ روس دادند، انگلیس را معوم ساختند، با عثمانی بغض و غیظ را غلیظ نمودند. این سه داغ چهره ملک را بی‌آب و بنیه سلطنت را بی‌تاب کرد. مرگ دو فرزند بزرگ هم به حقیقت دو دست کارفرمای پادشاه را شکست.

تاریخ سلطنت ناصری (یا آغاز اضمحلال ایران و بازیچه درباری)

اکنون روز بیداری و هنگام هوشیاری؟ که دمی به خویشتن آیم. و دامی که در رهگذر داریم به بینیم. موبدان دیوسار بزه کار، ما درماندگان تبه روزگار را گرفتار بند بی‌دانشی و افسرده‌گی خواسته‌اند، تا در بازار کوران زشتی خود پنهان کنند، و از پیش نادانان به دانشمندی ستایش یابند! آفتاب را گل اندوده و خردمند آن را فرسوده می‌پسندند، و هر چه خدای مهربان و فرستاده روشن و دانش به فیروزی مافرمان داده‌اند. یک سر در دامان ناپاک این بدسگالان پنهان مانده. فرماندهان نیز از پی ایشان راه کامجویی و زور گوئی را باز؟ و دست بیدادگری فراز کرده‌اند. مرا به شما بدبختان. که نام مسلمانی به خود نهاده‌اند یک سخن بیش نیست، ما را خداوند دو گوهر آسمانی سپرده است که در راه پرستش و فرمان‌برداری او به کار داریم و آن دو «جان» و «خرد» است، از گونه چیزهای جهان بیرون ما، در زندگانی کالبد آخشیحی گرداننده و رهنمون ما شوند و بد انسان که خواست ایزدی است کار گیتی راست کنیم و اندوخته از بنده‌گی بور خویش فرستیم. زهی تیره رأیی و خیره سری. هر دو گروگان خدائی را گویی خم چوگان اهریمنان ساخته، پاس آن نمیداریم. جان را در پنجه فرماندگان بیدادگر افکنده، خرد را بزبون جادوی موبدان کرده‌ایم و یک دم نه یندیشیدیم که بیگانگان را چه افتاده است. همه ناز و خوشی و آبادانی و فراوانی، کار زندگانی‌شان درست! دست کارسازی‌شان گشوده، در پایه مردمی نام خود بلند کرده، جز آن که «جان» و «خرد» خود را چنان‌که از آسمان آزاد فرستاده شده‌اند دست خوش اهرمن ننموده، ازین روی روش آزادگان گرفته‌اند ...

بهر آن که داستان و سرگذشت بنگاه و خانه خویش را به راستی و زبان امروزی ایران که آمیخته به نواد تازی است و کودکان ایرنی نژاد را بیشتر و آسان‌تر بهره می‌دهد، بنگاریم، تا خواننده به چشم دل باز بیند که گناه از که بوده و درمان از کجا باید جست؟ بار خدایا بنده ناتوان را تشریف دانایی از تست که وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ لَهُمَا، و در



صنوف حیوان آدمی را گفتن تو آموختی که «خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» پس در نهاد مردم که نهال خدایند. و پیوند آن با جواهر علوی. از کارگاه الهی ودیعت‌هاست به ظاهر ثمر این شجر و بار این دار سخن است. زهی نیک بخت که شکرانه پرورش ایزدی را میوه گوارا آورد و دانه معرفت در زمین کین و ارض غرض و ربیع طمع به شیار سره، و حصد حسد به عیب ریب ضایع نگرداند. و قیمت راستی بشناسد که حق سبحانه و تعالی را گوهر نشناخته به راستی نمایش گراست و همه آفرینش ما و از راه راست ستایشگر. فرستاده گانش که دعوات حق و روای صدقند، از مردم به حقیقت جز راستی نخواستند و درستی بنده‌گی بر پایه صدق و مایه استقامت راست شد. پاکا! ملکا! خداوندا بنده را از نگارش این نامه به راستگویی موفق فرمای و شرح این دفتر از اغراق و مبالغت یا اغراض دنیه و رویه ردیه بیراسته گردان!

مراد ازین کتاب بیان اجمالی از احوال وطن عزیز بوده و ماجرای عصر ناصرالدین شاه و خیانت‌های پیاپی که (ان الانسان لفي خسر).

تا به دیده عبرت گنه کار از درست کردار شناخته آید، و خطا از صواب جدا شود. درد را بدانیم. و درمان به دست آریم. چنان‌که در عیادت و استعلاج، نخست به شرح حال و اسباب و علل ناخوشی و معرفت مزاج شروع می‌شود و پس از دانستن باعث و شناختن خلط غالب. و ستوقه مرض به تیمار بیمار پردازند. اول بگوئیم ایران کجاست؟ وطن ما که از قدیم الزمان بیت الشرف تربیت و مرکز سیاست و بنگاه مردمی و دبستان مدنیت بوده، امروز از حدود طبیعی آن قطع و حذف و دایره مملکت تنگ شده. از سمت شمال به دریای خزر (آبسکون) و قفقاز و سواحل ترکمان نشین بحر مزبور. و از جهت جنوب به خلیج فارس، از طرف شرق به افغانستان و بلوچستان و از جانب غرب به ارمنستان و کردستان عثمانی و بعضی متصرفات روس محدود شده است. ملک ایران اگرچه به نسبت وسعت اراضی خود کم آب و از این رو آبدادی اقطاع و اقطارش از یکدیگر منفصل، کشت و زرع آن به سبب نقصان باران و احتیاج به آب‌یاری، اندک مشکل است. لیکن استعدادات طبیعت و لیاقت غالب امکنه به درجه‌ایست که می‌توان این مملکت را به حد خود دارای ثروت و تمول بسیار شمرد. چنان‌که در قرن حاضر اگرچه با مخترعات معجز نمای فرنگ، ایران را از ترقیات و اصلاحاتی که مقتضی وقت بوده محروم گذاشتند. طرق



مراودات که اولین مایه حیات علمی و تجارتي یک قوم است در نزد ما به حالت اصليه قدیمه صعب‌المسلک بلکه ممتنع العبور ماند و به اجتماع هرگونه اسباب خرابی و هلاک که شرح آن در ذیل بیانات مذکور خواهد شد، هنوز رمقی در این ملک باقی و به کلی از حرکت نیفتاده است. اما گروه ایرانیان به اتفاق سایر اقوام و امم، مردم هوشمند و هنرورند. با آن که ستون سیر و تواریخ یاد نمی‌دهد که گاهی به خودی خود غیور و حافظ شرف نوع باشند، لیکن از پیروی یک رئیس و فرمانده‌گار آگاه بهترین آلت فیروزی می‌توانند بود. هیچ مشکل برای کشف این معنی روشن‌تر از واقعه استیلاء افغان و انقراض دولت صفویه نیست که مثنی غریب مملکت از یک سمت وارد و راه دور طی کردند تا به مرکز سلطنت رسیدند و به آن طور که معلوم همه است ریشه پادشاهی اولاد شیخ صفی را کردند؟

در تمام خط سیر معدودی افغان ممکن بود که مردم آن‌ها را با سنگ و چوب دفع دهند، بی‌معارضه ذلیل و مطیع دشمن شدند و در پای تخت دولت با کثرت نفوس و فراهم بودن شرایط دفاع بی‌زحمت خود را به خصم تسلیم نمودند. چرا که در سایه دولت سلطان حسین هنر ایرانیان جز این نمی‌توانست بود. چنانچه در سایه دولت محمدعلی شاه هنر ایرانیان و درباریان و وکلا این است که بساطی بدتر از آن وقت فراهم است و خواهد شد.

محمدعلی مغلوع در چه کار است

یکی از جراید فرنگ چندی قبل نوشته بود محمدعلی به فکر افتاده که در اودسه بانگی باز و خود را مشغول به دارد، زیرا طول اقامت و بیکاری او را دل‌تنگ کرده، این فقره را اخیراً روزنامه «نوول پارسی» تکذیب می‌کند و می‌گوید محمدعلی به این خیال نیست، علاوه افتتاح بانک پول حسابی می‌خواهد و به قدر معیشتش او از دولت ایران موجب می‌گیرد، پس از این اخبارات اخیراً در طهران چند نفری که حامل اوراق مهیجه برخلاف مشروطه و بیرون از شرایط محمدعلی و دولت ایران بوده، گرفتار شده‌اند، نوشته‌جاتی که همراه داشته‌اند همگی را محمدعلی به بعضی ارتجاعیون با مواعید موهومه نگاشته و این نوشته‌جات جذب به عدلیه ایران شده، و محتمل است معیشت سالیانه محمدعلی





کتابخانه و مرکز اسناد و اطلاع‌رسانی
موسسه عالی تحقیقات و فناوری

• تصویری از محمدعلی شاه در اودسا (تبعیدگاه)



نظر به این خلاف شروط که کرده دولت ایران قطع کند، آن وقت ممکن است محمدعلی به سمت درباری یکی از بانکها مستخدم بشود. دیگر محمدعلی برای رفتن ملکه و اولادهايش به ایران به جهت دیدن اذن خواسته بود میسر نشد.

خلقت عالم و آسایش بنی آدم

ان فی الخلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآیات لقوم یعقلون. آفریننده ممکنات و پدید آورنده موجودات دانا بوده و می باشد که این همه کروات عظیمه و ثوابت و سیارات کبیره و صغیره از چه زمانی عموماً در تحت یک نظام مستقیمه قدرتی و یک اراده قویمه طبیعی در مراکز خود دور و چشمک می زنند. و این گوی گردنده خاکی که مسکون ماست به چالاکی از چه زمانی در این فضای دارای بعد لایتناهی در یک مدار منحنی محدودی لا ینقطع با کمال وقار و نظام و صحت و انتظام چرخ می زند. و بدون ذره ای خستگی و اندکی درماندگی به گرد این طشت خونین و کوه آتشین آفتاب مستمراً می گردد. به کجا می رود، چه زمان می ایستد، تکیه اش به کجاست! ابتدای خلقت و حرکتش از چه زمان و انتهای توقف و عدمش چه هنگامی خواهد بود.

این آیت عظمت قدرت خدائی آیا چند کرور سال است که برای زندگی و تعیش سکنه خود و مهمانان ناخوانده، سفره مواهب سنیه الهی را باالسویه گسترده و بدین خوان تنعم موقتی خیل خیل مخلوقات را صلاهی مساوات و برابری زده که بخورند، بیاشامند، نشو نما کنند، توالد نمایند، و چون طومار حیاتشان نور دیده شد جای خود به جانشین خود تسلیم داده به آرامی بگذارند و بگذرند و بدانند به جز آفریننده این گوی گردنده و مشعل افروز این شمس درخشنده، ذی حیات و ذی حسی نباید، که پابندگی مختص ذات اولت و ماسوارا به جز ایامی معدود اقامتی نباشد. سبحان الله الحی القیوم.

ولی جای تعجب است که این بزرگ عظمت خدائی با این همه ذخایر طبیعی و دفاین غیر مرئی برای حرص سفیهانه و طمع خام بوالهوسانه یک نفر از ابناء بشر کافی نبوده، خصوصاً زمانی که به قوت ظالمانه و قدرت جابرانه حطام دنیوی را بیش از سایرین گرد کرده باشد و قطعه محدود المسافه‌ئی را در زیر تملک و اقتدار رعایت درآورده باشد. آن وقت بدون استثنا موجودی ماسوارا به واسطه وجود نامسعود خود می پندارد و جمیع



بنده‌گان خدا را که بدیعه آفرینش الهند برای اسارت و بنده‌گی خود می‌خواهد. چنان‌چه برای جلوگیری از این اجحافات خودپسندانه و تعدیات نفس پرستانه این گروه مکروه که ننگ عالم انسانیت و جهان آدمیت بودند، خداوند عالم انبیاء مرسلین و بندگان مقربین خود را پدید آورد و مبعوث فرمود و کتب مدونه آسمانی که حامی جزئیات تا کلیات اساس حیات بنی‌بشر بود برای این‌ها بفرستاد تا راه حق گیرند و به حقوق مشروع دیگران پنجه نگیرند.

اگرچه بالنسبه تخفیفی در جنب حصر سفیهانه متنفذین دنیا از ارسال رسل و انزال نزل فراهم گشت و لاکن چنان‌چه شایسته مقام عدل و داد الهی و بایسته پیشگاه قضاوت کبریائی بود صورت نگرفت و این هیئت استبدادیه که به اسم پادشاه نامیده می‌شدند مساحت هوشش آن را سرحدی و انتهای طمع‌شان را اثری نبود و تا وقتی که در قید حیات مستعار بودند زمام مشتی فلک زده بدبخت سیه روزگار به کف بی‌کفایتی داشتند و شراب آزشان از آب چشمان یتیمان قوم و کباب حرص‌شان از گوشت دل بیچاره‌گان ملت بود، تا محور حیات‌شان باز می‌ماند و دیگر سفاکی به جای‌شان متکی می‌گردید.

سال‌ها گذشت و این مسأله ظلم و عدوان و بساط جور و بیداد را سلاطین عالم به اسم عدل و احسان و دستگاه وحشت و شقاوت را به شکل مدنیت و سعادت و اداره ظالمه جابره خود را به نام محکمه عادلہ مقتدره جلوه می‌دادند و مهام زمام امور جمهور را هم‌چون یک رمه گله به هر طرف میل‌شان بوده می‌کشیدند. گاهی محض تفنن شکم می‌دریدند. گاهی برای تفرعن سرمی‌بریدند، به دار می‌آویختند، در آتش می‌انداختند و زمانی در سینه‌شان سرب می‌گذاختند و از هیچ‌گونه فضایح قبیحه و اعمال بهیمیه مضایقه نمی‌کردند و به میل و اراده خودپسندانه ادنا شقاوت و سفاکی را مرتکب می‌شدند و گویا این همه آیات ربانی و کتب آسمانی برای ذات بی‌برکات آن‌ها نبود، تا کردند هر چه توانستند و پیش بردند تا می‌توانستند که سیأت اعمال‌شان را کتب ضخیمه دنیا کفاف نخواهد کرد.

قرن‌ها گذشت و سال‌ها ادوار خود را دنیا در نوردید که این اولاد آدم اسیر پنجه بیداد این سران سرخوش که سرمست باده هوس و هوا بودند گرفتار بود و در ظلمت‌کده قهرمانیت دیوان آدم‌نما با یک حالی مدهش و عبیدانه به سر می‌بردند، تا آفتاب عالم تاب



تمدن و عمران گروه‌های وحشت و دهشت عالم را منور کرد و آن‌ها را بیدار نمود کم‌کم به جنبش آمدند و دانستند آیات خدائی و احکام کتب آسمانی در حق بنی بشر یکسان است و همه در تحت اوامر آلهیه به موجب نص قانون خدائی با السویه می‌باشند و کسی را بدون علت و سبب مادی و معنوی برتری و امتیازی نیست.

این بود برای استحصال حقوق مقصوبه خود اولین قطعه زمینی که اهالی‌اش در صدد آمدند مغرب زمین بود و خاک انگلستان مقدم به انوار عدل و داد و شعاع مشاورت و وداد و فروغ حریت و مساوات منور گردید که متفقاً و متحداً رؤسای جسمانی و علمای روحانی همان کتب آسمانی را با مقتضیات عصر جدید خود فصل به فصل و بند به بند مدون کرده اساس سلطنت ظالمه مطلقه را مبدل به اساس عادلانه مشروطه کردند و شخص پادشاه را محدود و صلاحی مساوات و اخوت در داده، به نعمای گوناگون سمائی و برکات بی‌حد و حصر زمینی نائل آمدند و دست قدرت و ید طبیعت چنان به آن‌ها معاونت و معاضدت کرد که هزاران پادشاه جبار خون‌خوار دیگر یارای نفس کشیدن و اندکی پیشی جستن نزدشان ندارد.

این سرمشق بزرگ و تعلیم سترگ از انگلستان به سایر نقاط مغرب زمین که اروپا نامیده می‌شود اثر کرد و درسی و اندسال قبل به یکی از ملل شرق به غیر از، که عثمانی نامیده می‌شود سرایت نمود، ولی دولت مستعجل بود، دیری نپائید، به جهت غفلت و اطمینان ملت سی سال عقب افتاد تا دوباره از چنگ استبداد و پنجه قهر و بیداد سلطانی بیرون آمد و مقام این سلطان موهوم المقام هم نزد سایرین شتافت.

اینک معلوم شد که این سفاکان بی‌باک و خون‌خواران سینه چاک که به اسم پادشاهان نامیده می‌شدند، هیچ آن‌ها را از تخت فرعونیت به تخت ذلت نکشاند مگر اتفاق ملت و خواستن آن‌ها حقوق مقدسه مساوات به تأیید و پیروی اوامر مطاعه علمای امت و ثبوت در استحصال مقاصد مشاورت که نص قانون الهی و فرمان واجب الاذعان حضرت رسالت پناهی است.

خدای را شکر این مواهب مغتنمه خدائی که فرمان و فتاوی مقدسه علمای اعلام و حجج اسلام شیعه مذهب باشد آن‌ها بعد آن از نواحیه مقدسه آن بزرگواران شرف صدور می‌یابد و از مرکز قائیدین چندین صد میلیون شیعه مذهب عالم که نجف اشرف بوده



باشد، علی‌الاتصال تلگرافات اکیده به هر جا می‌رسد، چنانچه ما در شماره‌های گذشته مفصل از آن‌ها نگاشتیم و اینک هم محض حجت و زمان حاجت به بقیه‌اش می‌پردازیم تا انشاءالله عموم اهالی جنوبی ایران الی عراق عجم هم چنانچه اهالی غیور آذربایجان بالتمام پیروی کرده‌اند پیروی نمایند تا رستگار دارین گردند و حقوق مغضوبه خود را مسترد دارند.

[آن‌گاه شماری از نامه‌ها و اعلامیه‌های مراجع دینی نجف اشرف را درج کرده است.
ر.ک: چهره‌نما سال ۵، شماره ۶۳، صفحه ۴ به بعد]



شهرت‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

